

نزدیک پرواز آزمایشی این کیبوتر را خواهیم دید .
البتہ ما اینکار را با اتکاء بہ امدادہای الہی
انجام میدہیم ، و امیدواریم این پرنده آہنی
بال بتواند در زمان صلح خادم ایران و تمام
مسلمین جهان باشد و در زمان جنگ نیز همچون ابابیل
سپاہیان کفر را بہ خاک سیاه نشاند . از امت شہید
پرور دعوت میکنم با حمایت و شرکت مؤثر خود
موسسہ طیراً ابابیل را یاری دہند تا انشاء اللہ
بتوانیم بیاری یکدیگر علم را کہ در دست ابیر
جنایتکاران اہزار استعمار شدہ است از چنگ آنہا
در آوریم و ہرچہ زودتر آنرا اہزار فلاح
سازیم . " (۱)

" پیچیدہ ساختن صنعت از جنایات بزرگ گولہای
قرن ما است . بسیاری از این صنایع گول پیکر را
کہ ما شاہدہ میکنیم اگر میخواستند منصفانہ برخورد
کنند میتوانستند با اندازہ یک چہارم کنونی آنرا
کوچکتر کنند ، ولی عمداً آنرا پیچیدہ و بزرگ میکنند
تا ما را بترسانند . مثلاً کارشناسان مادر بسیاری از
موارد برخورد کردند کہ قطعاتی کہ مثلاً با دو بیست
قطعہ کوچک کار میکنند فقط با چہا ر قطعہ میتواند کار
کند . ماشین آلات نظامی کہ امروز در صنایع نظامی
ما وجود دارد بعضی وقتہا با ۷۰ ماشین کار
میکند ، ولی آقایان کہ رفتہ اند و سالنہا را
دیدہ اند میدانند کہ ہفتاد ماشین کار میکند تا یک
قطعہ ای را ترکیب کند ، در صورتیکہ "چہہای " ما
با یک قطعہ ہمین ماشین را میسازند و ہفتاد قطعہ

۱ - غلامرضا ذوالفقاری ، از ہیئت رئیسہ موسسہ بررسیہای
ہواپیما سازی طیرا ابابیل ، در مصاحبہ با مجلہ
سروش ، نشریہ وزارت ارشاد اسلامی . تابستان ۱۳۶۳

دریک قطعه درمیآید. این بچه‌ها گاهی مشاهده میکنند که در هوا پیما یا در یک ماشین بزرگ یا یک دستگاه پیچیده، یک رمزی وجود دارد که تحسول ایجا دمیکند، و آنها همین را مخفی میگردند." (۱)

"ما در مورد اینکه چه چیزهایی برای ساختن موشک اهمیت دارد همه چیز را میدانیم. ما تکنیک موشک سازی را موقع تعمیر موشک‌هایی که از قبل داشتیم بیاد گرفتیم، و حالا می‌خواهیم درآینده انواع مختلف موشک‌ها را بسازیم. آنچه می‌خواهیم اکنون به مباحث بگویم اینست که ایران درآینده به یک قدرت بزرگ موشکی تبدیل میشود. البته ممکن است نتواند در این زمینه با بر قدرتها برابری کند، ولی دومین قدرت موشکی بعد از بر قدرتها در دنیا خواهد شد. البته لازم نیست کسی از این قدرت موشکی مابترسد، زیرا ما آنرا فقط برای دفاع از خود بکار میبریم." (۲)

"ما ابتکارهایی در زمینه رادار و سیستم دفاعی هاوک کرده‌ایم که اگر آمریکائیا بفهمند از غصه دق میکنند." (۳)

" کوره‌بلند ذوب آهن اصفهان، و آن کارخانه عظیم و غول پیکر ذوب فلزات اهواز، و کارخانه عظیم مس سرچشمه، و نیروگاههای بزرگ تولید انرژی الکتریسیته، همه اینها دستاوردهای تکامل علمی و فنی انقلاب ما است." (۴)

-
- ۱ - هاشمی رفسنجانی، در خطبه نماز جمعه، تهران، ۱۱ بهمن ۱۳۶۳
 - ۲ - هاشمی رفسنجانی، در مصاحبه با تلویزیون ژاپن، توکیو، ۲۱ خرداد ۱۳۶۴
 - ۳ - هاشمی رفسنجانی، در خطبه نماز جمعه، تهران، ۳۰ مهر ۱۳۶۱

"بچه‌های حزب اللهی توانسته‌اند موشکی را که
آمریکا ۱۶ سال برای ساختنش وقت صرف کرده بود
تنها در مدت یکسال بسازند." (۱)

"ما در نظر داریم محصولات علم و صنعت جمهوری اسلامی
را وارد بازارهای دنیا بکنیم تا به توده‌های انسانی
مسلمان در تمام دنیا بگوئیم: تودیکر برای زندگی
کردن نه به شرق نیاز داری و نه به غرب." (۲)

وقتی که در زمینه داخلی نشر همه این اکاذیب مجاز
باشد، طبعاً در مکتب آخوند که برای آن نه فریب‌داری حد
ومرزی است و نه وقاحت، جعل و نشر "دروغهای مصلحت‌آمیز"
دیگری نیز، این بار در زمینه بین‌المللی، اشکال
شرعی پیدا نمی‌کند:

" نیل آرمسترانگ (فضا نورد آمریکائی که نخستین
انسانی بود که قدم به کره ماه نهاد) در سفر خود
به قاهره که بدعوت دولت مصر بمنظور ایراد چند
کنفرانس علمی درباره این سفر صورت گرفته بود،
یکروز ظهر که با تفاق راهنمای خود از خیابانهای
شهر میگذشت، ناگهان با شنیدن صدای اذان که از
مناره مسجدی برمیخاست برجای ایستاد و متعجبانه
پرسید: این صدا چیست؟ راهنما جواب داد: این
اذانی است که مسلمانان روزی پنج بار اقامه
میکنند. آنوقت آرمسترانگ گفت: "عجیب است.
این همان صدائی است که من بمحض فرود آمدن در ماه
شنیدم، و از آنوقت تا کنون همیشه از خودم میپرسیدم

۱ - محسن رفیق دوست، وزیر سپاه پاسداران انقلاب،
در سمینار آماده سازی ده میلیون دانش آموز برای
جنگ. نقل از هفته نامه کیهان، چاپ لندن،
۱۳۶۴ آذر

۲ - "حجت الاسلام" محمد مجتهد شبستری، در مقاله "انقلاب
را چگونه صادر کنیم؟" نقل از روزنامه اطلاعات،
۲۴ آبان ۱۳۶۱

که این چه صدائی بود؟". و بعد از همان سفر بود که
آرمسترانگ اسلام آورد. (۱)
"انورخوجه، رئیس جمهوری کمونیست آلبانی، در
روزهای واپسین زندگی خودگرایش خاصی به اسلام
و به آیت الله خمینی پیدا کرده و از اسارت افکاری
که توسط لنین و استالین بوی تزریق شده بود بیرون
آمده بود. پیروزی انقلاب اسلامی در ایران توانست
بسیاری از تئوریهای مورد باور انورخوجه رهبر سابق
حزب کمونیست آلبانی را دستخوش تردید کند. وی در
سالهای آخر عمر خود با رها به امام خمینی اظهار علاقه
و ارادت کرده است، و سایر دولتمردان آلبانی نیز
مانند انورخوجه تحت تاثیر انقلاب اسلامی قرار
گرفته اند." (۲)

.....
فربیکاریها از مدتی پیش از آغاز اجرای سناریوی
انقلاب شروع شده بود، و یکی از نخستین جلوه های آن
انتشار این شایعه بود که مصطفی خمینی، فرزند خمینی،
در نجف توسط ماوران ساواک کشته شده است، نظیر این
شایعه دیگر که دکتر علی شریعتی را نیز ساواک کشته است،
در صورتیکه در همان موقع تقریباً همه آگاهان میدانستند
که اولی از پر خوری و دومی از حمله قلبی در گذشته بود.
"در ۱۲ آبان ۱۳۵۶ مصطفی خمینی پسر ارشد آیت
الله خمینی در نجف فوت کرد. همانوقت ساواک را
متهم کردند که در این قتل دست داشته است، هر چند
که خود خمینی در مصاحبه با روزنامه لوموند، در تاریخ

-
- ۱ - نقل از مجله "عروه الوثقی"، نشریه وزارت ارشاد
جمهوری اسلامی، تابستان ۱۳۶۲
۲ - نقل از روزنامه "جمهوری اسلامی"، ارگان حزب
جمهوری اسلامی، ۸ خرداد ۱۳۶۴

شم مه ۱۹۷۸ تصریح کرد که نمیتواند صحت این شایعه را تأیید کند، و بعداً نیز، بطوریکه حسنین هیکل روزنامه نگار معروف مصری در کتاب "بازگشت آیت الله" مینویسد، وی بدو گفته بود که در این افسانه مطلقاً حقیقتی وجود ندارد. واقعیت این است که چنانکه همانوقت پزشکان تشخیص دادند مصطفی خمینی از پرخوری مرده بود، و افسانه "شهادت" او فقط ساخته و پرداخته اطرافیان آیت الله بود. با این وصف همان "رسانه های گروهی" بین المللی که از مهرماه ۱۳۵۷ بپس کشف کردند که پدر خمینی بدست رضاشاه کشته شده بود (و حال آنکه اسناد موجود به روشنی نشان میداد که قتل او در خمین در یک اختلاف مالک و رعیتی بر سر تقسیم آب قنات صورت گرفته بود و در آن موقع اصولاً رضاشاه سربازگمنامی بیش نبود)، در این مورد نیز همداستان شدند که نه تنها پدر خمینی بدست پدر شاه کشته شده، بلکه پسر او نیز بدست خود محمد رضاشاه به "شهادت" رسیده است. گفتنی است که خود خمینی، با وجود آنکه قبلاً شایعه قتل فرزندش را بدست ساواک تکذیب کرده بود، پس از روی کار آمدن همین فرضیه را پسندید و بهمین جهت موافقت کرد که هر ساله روز ۱۲ آبان روز رسمی "شهادت" مصطفی خمینی محسوب شود. (۱)

شاید یادآوری این خاطره بیمورد نباشد که بیست و پنج سال پیش از سید مصطفی خمینی، آیت الله زاده دیگری بنام سید مصطفی کاشانی، پسر آیت الله حاج سید ابوالقاسم

۱ - هوشنگ نهاوندی، در مقاله La République des Impostures، در کلکسیون Dossiers de l'Histoire، چاپ پاریس، نوا مبرودسا مبر ۱۹۸۱

کاشانی، از عرق خوری بی حساب شبانه مرد، و درین مورد نیز مانند مورد سید مصطفی خمینی گواهی نامه پزشکان مادر شد، منتها پدر آن سید مصطفی مقتضی دید که مطلب را همانوقت درز بگیرد و صحبت از شهادت احتمالی فرزندش بدست عمال ساواک نکند، و سالروزی راهم بدینکار اختتام ندهد.

دریک کتاب تحقیقی جدی که در سال ۱۳۶۴ در خارج از ایران انتشار یافته، حتی "سید" بودن خمینی مورد تردید قرار گرفته است، همچنانکه بعد از صفویه معلوم شد که سیادت آن خاندان نیز جعلی بوده است:

"عنوان سید توسط مصطفی پدر روح الله به خودش داده شد. شهود متعددی که با خانواده خمینی آشنائی قدیمی دارند تایید کرده اند که در نوشته سنگ گور پدر بزرگ خمینی (که نامش احمد بوده) عنوان سید برای او بکار نرفته است. بدین ترتیب در سید بودن خود او تردید بسیار وجود دارد." (۱)

یکی از شناخته ترین "فریبهای اسلامی" دوران انقلاب، ماجرای رؤیت تمثال "آیت الله" در قرص ماه است. این ماجرا و ماجرای فریبی دیگر را در همین ماه، یک نویسنده سویسی ساکن تهران در کتاب خود چنین نقل کرده است:

"در ژانویه ۱۹۷۹ (دی ماه ۱۳۵۷) در قلب تهران، دریک شب چهاردهم ماه، دسته ای از آخوندها ناگهان شروع به فریاد زدن و دعا خواندن کردند، و به مردم کنجکای که پیرامونشان گرد آمده بودند گفتند که دارند صورت آیت الله خمینی را در قرص ماه میبینند. و در پی آن، به مردمی که به ماه خیره

۱ - هوشنگ نهاوندی، در کتاب Le Grand Mensonge، چاپ پاریس، ۱۹۸۵، ص ۳۱

شده بودند اظهار داشتند: " مگر شما هم نمی بینید؟ ولی اگر حلال زاده باشید حتما خواهید دید. " آنوقت صدها نفر شهادت دادند که آنها هم چهره مبارک امام امت را در قرص ماه بوضوح می بینند. روز بعد این خبر در تمام شهر پیچید، زیرا برای نشر شایعه آن، همچون برای جعل خود آن، برنامهریزی دقیقی انجام گرفته بود. " (۱)

" هرچو وسیله عوام فریبا نه ای بکار رفت تا مردم ساده لوح را به قداست و کرامات خمینی متقاعد سازند. طبق شایعه ای که در پائیز ۱۳۵۷ در کارخانه خیرپراکنی ملاها ساخته شد و بزودی همه جا انعکاس یافت، در زمانیکه خمینی در عراق بسر میبرد شاه یک کماندوی ده نفری از آدمکشان را برای کشتن او به نجف فرستاده بود. موقعی که این افراد به سراغ او رفتند وی مشغول نماز خواندن بود. افراد کماندو مسلسلهای خود را بسوی او نشانه گرفتند، اما ناگهان "مرد مقدس" از نظرشان غیب شد. آنها وحشت زده قصد فرار کردند، ولی همانوقت صدای مهربان امام را شنیدند که میگفت: "بمرا دران، کنار من بمانید. من همینجا هستم." و ناگهان این عده دوباره سیدجلیل القدر را در حال نماز دیدند. پنج نفرشان جا بجا آتش گرفتند و مردند، سه نفرشان دیوانه شدند، و دو نفر آخری به خاک افتادند و گفتند: "ای امام، ای امام، تو کمر بسته خدائی و ما نمیدانستیم!" (۲)

ناگفته نماند که این نوع ترفند نه تنها در مکتب استحمار آخوند بی سابقه نبود، بلکه در زرادخانه

La Reine et Janine Dowlatshahi در کتاب ۲۰۱
moi، چاپ ژنو، ۱۹۸۰، ص ۱۹۰ و ۱۹۱

ترفندهای استعماری و نواستعماری آخوندپروران نیز امری ابتکاری بشمار نمیرفت ، و در بسیار موارد مشابه دیگر برای تحمیق توده‌های "جهان سومی" بکار گرفته شده بود ، که نمونه‌ای از آن را در گزارش رسمی مجلس سنای آمریکا معروف به "گزارش چرچ" میتوان یافت :

"از جمله طرحهای مبارزه با فیدل کاسترو این طرح در دست بررسی بود که با توجه به روحیه خرافاتی توده‌های کوبائی ، در آن کشور شایع کنند که بازگشت حضرت مسیح نزدیک است ، و فقط مسیح به علت مخالفت با کاستروی لامذهب در ظهور خود تأخیر میکند . قرار شده بود روز موعود ظهور قبلا به کوبائیها اطلاع داده شود ، و در آنروز یک زیردریائی آمریکائی موشکهای آتش بازی به آسمان بفرستد تا وانمود شود که علائم ظهور حضرت دیده شده است ." (۱)

.....

ماهیت واقعی آنچه در وسائل خبری دنیای غرب و از آنجا در سرتاسر جهان ، بعنوان جلوه‌هایی از انقلاب شکوهمند راه پیمایان چندصد هزار نفری انعکاس یافت ، چه بود ؟

بجای هر توضیحی کافی است اعترافات صریح یکی از کارگردانان دست اول انقلاب را نقل کنم . این اعترافات

Staff Report of the Select Committee _ ۱
to study Governmental Operations with
respect to Intelligence Activities -
Washington, D.C., 1975

برای توضیح بیشتر به صفحات ۲۹۴ و ۶۹۹ همین کتاب مراجعه شود .

درسند قطوری بنام " تاکتیک های انقلاب " بچاپ رسیده که بمناسبت سومین سالروز " انقلاب اسلامی " ایران در ۱۷ بهمن ۱۳۶۰ بصورت شماره مخصوص مجله " پیام انقلاب " نشریه سپاه پاسداران انقلاب در تهران انتشار یافته است ، و در آن محسن رضائی ، فرمانده کنونی سپاه پاسداران با " افشاگریهای " مفصلی در مورد " تاکتیک ها و تکنیکها " ، به سائیر " برادران انقلابی " در کشورهای دیگر توصیه کرده است که برای پیشبرد انقلابهای خود از همین تجربیات گرانبها استفاده کنند . فهرست بسیار خلاصه شده ای از این تاکتیکها ، چنانکه بتفصیل در این نشریه آمده ، چنین است :

" دزدی اسلحه از هرجای ممکن و مخفی کردن آنها در مساجد و تکایا ، تحریک قوای انتظامی در خیابانها و کوچه ها برای واداشتن آنها به شلیک بروی تظاهر کنندگان و ایجاد وضعی غیر قابل برگشت ، استفاده از تکنیک رنگ کردن لباسهای افراد معین با جوهر قرمز یا خون گوسفند و یا خون آدم بمنظور ایجاد " جنون خون " که در تحریک جماعات اثری معجز آسا دارد ، بکارگماشتن شیون کنان حرفه ای از زن و مرد در قبرستانها با ماموریت گریه کردن و به سروسینه زدن ، بطوریکه این مراکز بصورت کانونهای ثابتی برای تحریک احساسات مردم درآیند و همچنین برای جلب توجه وسائل ارتباط جمعی یعنی خبرنگاران مطبوعات خارجی و رادیوها و تلویزیونها و خبرگزاریها بکارگرفته شوند (که میباید به تعداد هر چه بیشتر و بدفعاتی هر چه زیاده تر بدین قبرستانها آورده شوند) ، بوجود آوردن این احساس که اختناق دولتی بسیار شدید و شماره قربانیان آن بسیار زیاد بوده است ،

صحنه‌سازی زدوخوردهای شبانه‌درکوچه‌ها با سروصدای زیاد دربلندگوها برای تلقین ترس درمیان مردم، آتش‌زدن منظم سینماها و کافه‌ها و بانک‌ها و سایر مظاهرتمدن غربی، استفاده وسیع از تکنیک "تابوت" از راه ترتیب‌دادن مراسم ساختگی تشییع جنازه شهدا و کشاندن هرچه‌بیشتری از مردم بدنبال این تابوتها (که درعمل باید ذخیره‌گاه اسلحه‌باشند تا بمحض حمله احتمالی پلیس ازاین سلاحها علیه نیروهای انتظامی استفاده‌شود)، آتش‌زدن اتومبیلها درمراکزرفت و آمد عمومی و سعی در جلب هرچه‌بیشتر وسائل ارتباط جمعی بین‌المللی برای تهیه و انتشارعکسهای ازصحنه‌های خشم و عصیان مردم، جادادن یک یا چندآخوند درصفوف مقدم تظاهرات برای نشان دادن نقش رهبری روحانیت درانقلاب، ایجادهرچه‌بیشترموانع در رفت و آمد و سائط نقلیه درخیابانها و چهارراه‌ها بمنظور عصیان‌کردن مردم و ایجاد مانع درنقل و انتقال قوای انتظامی.

فرمانده سپاه پاسداران انقلاب، درپایان گزارش خودنتیجه‌گیری میکند:

" این شیوه‌هایی که ما درانقلاب ایران بکارگرفتیم بطوری نتایج رضایت‌بخش ببارآورد که میباید در آینده سرمشق سایر انقلابات دردیگرکشورهای اسلامی و درتمام دنیا نیز قرارگیرد." (۱)

کارگردانان جمهوری اسلامی دراین فن بقصدی تخصص یافته بودند که بعدها، وقتیکه مجاهدین خلق نعش یکی از "شهیدان" خود را در زدو خورد با پاسداران "حزب

۱ - محسن رضایی، درکتاب تاکتیکهای انقلاب، شماره مخصوص پیام انقلاب، نشریه سپاه پاسداران، ۱۷ بهمن ۱۳۶۰

"الله" ، درخیا بانها برسدست گردانیدند ، " آیت الله " بهشتی با تمسخر اظهار داشت :
 " این مسخره با زیها را کنا ریگذارید . ما خودمان همه این تاکتیکها را در انقلاب کهنه کرده ایم . " (۱)
 ولی درست از همین تاکتیکها و تکنیکهای فریب بود که بیشترین استفاده ، تبلیغاتی از جانب وسائل ارتباط جمعی جهان غرب برای بدنام کردن رژیم ایران بعمل آمد . خود شاه که از این فریبکاریها آگاه بود ، درباره آنها در " پاسخ به تاریخ " خود نوشت :
 " سوء استفاده های شرم آوری از بدبختیهای دیگران صورت گرفت . بارها بمن گزارش داده شد که آشوبگران حرفهای جنازه های مردگان را در کنار درهای ورودی گورستانها از بستگان آنها بزور میگیرند تا این مردگان را با سرو صدا قربانیان تازه ساواک قلمداد کنند . و در همان ضمن افراد کاملاً تندرستی را بوسیله مرکورکروم بصورت زخمی درمیآورند و در برابر دوربینهای خبرنگاران بی اطلاع یا مغرض خارجی قرار میدهند . این فریبها آنقدر تکرار شده است که احتیاج به توصیف ندارد . "
 فریبکاریها طبعاً برگروههای مختلف روشنفکران ولیبرال ها که تماس نزدیک با کارگردانان چنین صحنه سازیها داشتند ، و خودشان نیز سهم خاص خویش را ، هر کدام در زمینه مربوط بخود ، در پروراندن آنها و تحویل دادنشان به افکار عمومی ایفا میکردند پوشیده نبود . همه آنها آگاه بودند که در پس پرده آنچه بنام " یک انقلاب پاک و سالم اسلامی " انجام میگردد ، مطلقاً چیزی بجز دروغها و زشتیها و پستی ها و آلودگیها و فریبهای

۱ - دکتر محمد بهشتی ، از روزنامه جمهوری اسلامی ، ۱۰ اردیبهشت ۱۳۶۰

شرم‌آور وجود ندارد، و میدانستند که چگونه سخن معروف مادام رولان در انقلاب فرانسه که "ای آزادی، چه جنایتها که بنام تو میکنند" در مورد اینان و جنایتهای اسلامی‌شان بطور مطلق مادی است.

.....

ننگین ترین این فریبکاری های "انقلاب اسلامی" و اصولاً یکی از ننگین ترین فریبکاری های تاریخ تمام انقلابها و یکی از شرم‌آورترین همه دروغها و جنایتهاست که در تاریخ جهان بنام مذهب صورت گرفته است، آتش سوزی سینما رکس آبادان است، که اگر هم از لحاظ "گاشما را انقلاب" بگفته یک ما حینظرا ایرانی "در تاریخ انقلاب ایران جایی همانند آتش سوزی رایشتاگ در آغاز روی کار آمدن هیتلر و حزب نازی در آلمان داشته باشد" (۱)، از نظر جنبه ضد انسانی و جنایتکارانه و بیرحمانه آن با آن آتش سوزی که فقط جنبه سیاسی داشت قابل مقایسه نیست. حریق سینما رکس آبادان لکه ننگی نه تنها بر دامن انقلاب "پاک و منزه" اسلامی ایران، بلکه بر دامن وجدان و اخلاق بشری است.

درک آنچه مافیای آخوند را به طراحی و اجرای این جنایت سنگین واداشت، دشوار نیست، زیرا این مافیاز خیلی پیش با فن و فوتیهای "جنایتهای کار ساز" آشنا بود و این قانون اساسی جنایت را می شناخت که:

" برای تأثیر قاطع در روحیه جماعات، میباید یک واقعه یا فاجعه بزرگ را بدانان عرضه کرد. ارائه مدجنایت کوچک یا صد حادثه مختلف اثری در برانگیختن

۱ - داریوش همایون، در کتاب "دیروز و فردا"، سه گفتار درباره ایران انقلابی، چاپ واشینگتن، ۱۹۸۱، ص ۶۵

تخیل آنان نمیکند، اما یک جنایت بزرگ یا یک فاجعه سهمگین، حتی اگر ضایعات کمتری هم ببار آورده باشد، به تحریک یکپارچه آنان میانجامد." (۱)

و این "فاجعه بزرگ" چنین ساخته و پرداخته شد:

"در شب ۲۹ مرداد ۱۳۵۷، بیشتر از چهارصد نفر هنگام تماشای فیلمی در سینما رکس آبادان زنده زنده در آتش سوختند. این بدترین فاجعه از این نوع در تاریخ حوادث مشابه خود بود. درهای سینما طبق نقشه قبلی بسته شده و از بیرون قفل شده بود. سیمهای تلفن نیز از خارج قطع شده بود. یک ساعت پیش از حریق، در مرکز آتش نشانی شهر خرابکاری شده بود تا متصدیان آتش نشانی نتوانند خود را بموقع به محل سینما برسانند.

خبر فاجعه بسرعت منتشر شد، و بلافاصله رهبران اغتشاش آنرا به دستگاه ساواک نسبت دادند. فردای آن شب (اول رمضان) بیش از ده هزار نفر در مراسم تشییع جنازه کشته شدگان سینما رکس در آبادان شرکت کردند، و وابستگان و نزدیکان قربانیان شعارهای ضد شاه و ضد ساواک دادند. ولی رئیس امنیتی وقت آبادان بر اساس تحقیقاتی که بلافاصله و در روزهای بعد انجام شد، با قاطعیت اعلام کرد که بموجب مدارک صریحی که بدست آمده، این جنایت توسط خرابکاران معین و با نقشه قبلی انجام گرفته است. بعدها دادرسی متهمان این آتش سوزی در

۱ - Gustave Le Bon در کتاب Psychologie des foules، چاپ پاریس، ۱۹۸۱، ص ۲۷

دوران جمهوری اسلامی نشان داد که هواداران خمینی بدستور او و فتوای مستقیم خود او این سینما و سینماهای دیگر را آتش زده بودند. (۱)

" در ارتباط با آتش سوزی سینما رکس آبادان به اهواز سفر کردم تا شخصی را که برای تحقیق در این زمینه از تهران به اهواز اعزام شده بود ملاقات کنم. شخص مذکور تحقیقات زیادی پیرامون این آتش سوزی انجام داده بود، و از حقیقت امر کاملاً آگاهی داشت. هنگامیکه از ما مور تحقیق خواستم اهواز را ترک گوید، وی امتناع کرد و گفت وظیفه او این است که مردم را در جریان حقایق امر قرار دهد، ولی امکان اینکه یک دادگاه علنی به بررسی این مسئله بپردازد به وی داده نشد. واقع این بود که همان گروهی که انقلاب ایران را سازمان می دادند و اداره می کردند، این کار را کردند تا گناه آنرا بگردن شاه بگذارند. این مسئله به تایید نمایندگی آقای خمینی در مرجع روحانیت اصفهان نیز رسیده بود. بهمین جهت من با آقای خمینی در این باره صحبت های زیادی کردم، و بوی گفتم که مسئله در آینده مشکلاتی بوجود خواهد آورد، و همینطور هم شد. مردم با ارسال تلگرافی از این جانب خواستند که برای رسیدگی باین مسئله دادگاهی تشکیل دهم، و من هم به این درخواست پاسخ مثبت دادم، زیرا که از طرف خمینی قاضی تمام دادگاه های خراسان بودم. ولی موسسوی تبریزی را با تعلیمات قبلی بجای من مامور این کار کردند. وی یک دادگاه محرمانه تشکیل داد، و

۱- David Shumer در کتاب "سقوط شاهنشاهی ایران"، چاپ لوس آنجلس، ۱۹۸۲، ص ۷۲

به ما مورتحقیق اجازه نداد حقیقت حادثه آتش سوزی سینما رکس را برای مردم بازگو کند. پس از آن تنها فردی با زمانده آتش سوزی را نیز از زمین بردنند، و بدین ترتیب دیگر کسی باقی نماند که از رازهای ناگفتنی این فاجعه پرده بردارد. (۱)

نکته‌ای پرمعنی در این ماجرا این بود که خمینی که در آن هنگام هنوز در نجف بود، با آنکه هیچکس از این بابت اتهامی به خود او و اطرافیان او ورنیاً وارد نشده بود، در اعلامیه‌ای که به تاریخ "هفدهم شهریور ۱۳۹۸" در شهر نجف صادر کرد بنحوی غیرعادی بدفاع از خود و طرفدارانش پرداخت :

" آنچه مسلم است این عمل غیر انسانی و مخالف با قوانین اسلامی از مخالفین شاه به هر مسلکی باشند نخواهد بود و قرائن نیز شهادت می‌دهد که دست جنایتکار دستگاه ظلم در کار باشد که نهضت انسانی اسلامی ملت ما را در دنیا نباید منعکس کند. " (۲)

" احتمالاً انگیزهٔ صدور این بیانیه غیرعادی نگرانی خمینی از کشف احتمالی اسناد مربوط به نقش عمال او و فلسطینی‌ها در این آتش سوزی و انتشار آنها توسط دولت بوده است. " (۳)

چند روز پس از این فاجعه، دولت اعلام کرد که شخصی

۱- شیخ علی تهرانی، برادر همسر علی خامنه‌ای رئیس جمهوری اسلامی ایران، نقل از هفته‌نامه ایران تایمز، چاپ واشینگتن، ۱۸ خرداد ۱۳۶۳

۲- از کتاب "نهضت روحانیون ایران"، نوشته علی دوانی، نشریه بنیاد فرهنگی امام رضا، جلد هفتم، تهران، ۱۳۶۰، ص ۲۶۳

۳- از کتاب *Anatomie d'une Révolution* نوشته هوشنگ نهاوندی، چاپ پاریس، ۱۹۸۱، ص ۹۱

بنام عاشور هنگام فرار از مرز توسط مقامات عراقی دستگیر شده است ، و چند روز بعد وی به آتش زدن سینما رکس اعتراف کرد . دکتر عالی تهرانى كه در آن هنگام وزیر اطلاعات بود ، بعد از انقلاب طى دادرسی خود ، و قبل از آنكه احتمالاً بهمین جرم كه اطلاعات او در این باره مایه ناراحتی بلندپایگان تازه رسیده بود اعدام شود ، در اشاره بدین واقعه اظهار داشت : "با آنكه ما پروندهء كالملى داشتیم كه ثابت میكرد افراطیون مذهبی مسئول اینكار بوده اند ، ولی از آنجا كه مردم در آن موقع حتى زلزله را به دولت منتسب میكردند ، تصمیم گرفتیم این ماجرا را دنبال نکنیم ."

هفت سال پس از این فاجعه ، در حالیکه تمام خانواده های قربانیان آن كاملاً دریافته اند چه كسانى عالمین واقعى فاجعه بوده اند ، چاپ گزارشى تحت عنوان "مسببین واقعى فاجعهء هولناك سینما ركس آبادن" در لوس آنجلس ، توسط كسى كه خود در آن هنگام از مسئولان شهر آبادان بوده ، اطلاعات دست اولی در این باره بدست داده است :

" توجه بدین موضوع بسیار اهمیت دارد كه در آن موقع در استان خوزستان و بخصوص در آبادان ، هیچگونه حرکت و اعتراضى بخلاف بسیاری از مناطق دیگر مملكت علیه دولت وجود نداشت ، و تا قبل از اینکه سینما ركس در ۲۸ مرداد ۱۳۵۷ با آتش كشیده شود هیچگونه ناامنى در این شهردیده نمیشد . لذا این سؤال مطرح میشود كه رژیم گذشته از ایجاد بلوا و آشوب در شهری كه آرامش در آن وجود داشت چه نفعى میتواندست ببرد؟ .. در اولین روز فاجعه سینما ركس ، متولیان مساجد و دست اندركاران برنامه های آخوندی از جمله على محمدى در سطح شهر پراكنده

شدند ، و شایعاتی از این قبیل که بدستور رئیس
شهربانی وقت ما موران سینما هنگام بروز حادثه
درهای سالن را از بیرون بازنجیر قفل کرده بودند
توسط همین ها انتشار یافت .

بعد از روی کار آمدن رژیم اسلامی، خانواده‌های
مصیبت زده آبادانی با تحسن و اعتماد و تظاهرات
رژیم را که هنوز چندان قدرت نگرفته بود و ادار
کردند محاکمه‌ای از چند متهم فرضی ترتیب دهند .
ولی در جریان محاکمات حسین تکبلی زاده ، ناصر
ابراهیم زاده ، فرج الله بذرکار ، حیات ، ستوان
بهمنی ، سرهنگ خنافر ، مدیر و صاحب سینما ، یک
ما مورا ساواک ، یک سرهنگ شهربانی ، برخلاف
انتظار جمهوری اسلامی نه تنها خشم مردم آبادان
فرو نداشت ، بلکه عملاً اظهارات متهمان باعث شد
هرگونه شکی در مورد ارتباط بعضی از سردمداران
رژیم با حادثه آتش سوزی از ذهن مردم آبادان بر
طرف شود . جلسات دادگاه در سینما تاج - که ویژه
کارکنان صنعت نفت است - تشکیل شد و مراسم آن
به خواست و اصرار خانواده‌های قربانیان علنی بود
و از شبکه جدیدالتاسیس تلویزیون آبادان نیز پخش
شد . مسئولان رژیم اسلامی بر آن بودند که تنها فرد
باقیمانده از عوامل اجرائی این آتش سوزی را
بفریبند که در بارهٔ جلسات تصمیم‌گیری اظهار بی
اطلاعی کند و هر چه میتواند پای افرادی را که اکنون
دارای مشاغل هستند پیش نکشد . با و گفته بودند
ما خودمان مقصرین اصلی را می‌شناسیم و مجازات تو
سنگین نخواهد بود . کافی است تو فرج الله را -
فردی که مدتی بود ناپدید شده بود - رابط خودت
معرفی کنی .

بعد از پایان کیفرخواست ، حجت الاسلام موسوی تبریزی از متهم ردیف اول خواست زندگی گذشته و رابطه اش را با دوستانش شرح دهد . حسین تکبعلی زاده گفت : " من وفرج الله بذکر و حیات در جلساتی که در مسجد قدس (فرح آباد سابق) با آقای رشیدیان نماینده فعلی آبادان در مجلس شورای اسلامی و ابوالپور و عبدالله لرقبا داشتیم قرار شد به کارهایی دست بزنیم . چند جلسه دیگر بمنزل رشیدیان رفتیم . قبلاً به اتفاق آن دونفر دفتر حزب رستاخیر را که تعطیل بود آتش زدیم ، ولی چون سروصدائی ایجاد نشد ، در جلساتی که مجدداً در مسجد قدس با رشیدیان و ابوالپور (رئیس کنونی آموزش و پرورش آبادان) و عبدالله لرقبا عضو انجمن اسلامی فرودگاه آبادان داشتیم قرار شد در یکی از سینماهای آبادان حریق ایجاد کنیم " ... متهمان بعدی چگونگی تهیه بنزین و آتش زدن سینما را تشریح کردند و یکی از آنها هنگام بیان اعمال خود بگریه افتاد . همه آنها اعتراف کردند که " بخاطر اسلام و کمک به پیشرفت انقلاب " دست به این جنایت زده اند . در جریان دادگاه حجت الاسلام موسوی تبریزی از احضار رشیدیان بدادگاه خودداری کرد و گفت چون او به کار مهمی مشغول است تلفنی از او سؤال کرده ایم .

هشت ماه پس از آتش زدن سینما رکس ، قرار بود حسین تکبعلی زاده بی سروصدا بخارج فرستاده شود . ولی چون موضوع کش پیدا کرد وی با صفهان رفت و با دفتر آیت الله طاهری تماس گرفت ، و در آنجا قضیه را مسکوت گذاشتند . در دادگاه رابطه محمد رشیدیان با محمد کیاوش نماینده اهواز در مجلس شورای

اسلامی نیز مشخص شد. با اینهمه در پایان محاکمات کسانی محکوم باعدام شدند که احتمالاً اندک اطلاعی نیز از حادثه نداشتند." (۱)

.....

جلوه دیگری از دروغ سازیهادروغ پردازیهای انقلاب فریب، نشر شایعات و ارقام مربوط به مقتولین، شکنجه شدگان و زندانیان سیاسی در ایران بود.

"مصطفی فاتح بمن گفت: جمعی از اعضای حزب توده پس از مدت‌ها تحقیق باین نتیجه رسیده‌اند که رقم قربانیان سیاسی دوران شاه به ۱۸۰۰۰ نفر بالغ میشود." (۲)

لازم به تذکر نیست که این آقای مصطفی فاتح در سالهای بعد از جنگ جهانی دوم، در مقام رئیس شرکت نفت دوست و عامل شماره یک انگلیسها در ایران بود، و حزب توده‌ای که از آن یاد شده نیز آن قسمتی از این حزب بود که بدست خود او ساخته شده و بگفته شاه نماینده "کمونیسم یونیون جک" بود و مارک، "ساخت انگلستان" داشت، و این رازی بود که در آن زمان تقریباً برهیچکس پوشیده نبود.

جای شکرش باقی است که این گزارشگر بیغرض فقط به رقم هیجده هزار نفر رضایت داده بود، زیرا که بگفته خود شاه این رقم را حتی تا یکصد هزار نفر هم برآورد کرده بودند:

- ۱ - از نشریه "مسببین واقعی فاجعه هولناک سینما رکس آبادان"، چاپ لوس آنجلس، سپتامبر ۱۹۸۵، نقل از هفته نامه کیهان، چاپ لندن، ۲۵ مهر ۱۳۶۴
- ۲ - پرویز راجی، در کتاب *In the Service of the Peacock Throne*، چاپ لندن، ۱۹۸۲، ص ۲۱

" درست در همان هنگام میکه مطبوعات غربی شماره زندانیان سیاسی ایران را چند هزار تن اعلام میکردند، شماره ۶ این زندانیان مشخما از سیمد نفر تجاوز نمیکرد. بموازات شایعه پراکنیهای حاکی از اینکه تعداد زندانیان سیاسی در ایران در سالهای گذشته بیست و پنجهزار تا صد هزار نفر بوده است، گزارش محرمانه ای که توسط مخالفان رژیم تهیه شده و علیه ساواک مورداستناد قرار گرفت، تصریح داشت که طی ۹ سال، یعنی از ۱۹۶۸ تا ۱۹۷۷ تعداد کلیه کسانی که بدلائل سیاسی توسط ایمن سازمان بازداشت شده بودند دقیقا ۱۶۴ نفر بوده است. و باید صراحتا بگویم که بازندانانی که واقعا سیاسی بودند و نه تروریست و خرابکار، هرگز بدرفتاری نشد. هیچکس نمیتواند نام یک مرد سیاسی را ذکر کند که بدست ساواک نابود شده باشد." (۱)

درباره گزارشی که شاه بدان اشاره کرده، در کتاب " کالبدشکافی یک انقلاب " اطلاعات دقیقی داده شده است :

" پس از روی کار آمدن خمینی، یک کمیسیون رسمی بریاست احمدبنی احمدنماینده مجلس که در آن زمان از طرفداران پروپاقرص خمینی بود، بمنظور بررسی در "اختناق سیاسی پانزده ساله گذشته در ایران" و تهیه فهرست جامع از قربانیان آن تشکیل شد. در ۲۹ اسفند ۱۳۵۸، بر مبنای این بررسیها گزارشی رسمی در روزنامه اطلاعات تحت

۱ - پاسخ به تاریخ، متن فارسی، چاپ پاریس، ۱۳۵۹، ص ۲۵۶

عنوان "تاریخ و محل دفن قربانیان رژیم شاه" بچاپ رسید که شامل ۲۳۴ نفر با ذکر تاریخ و محل دفن هریک از آنها بود. در این گزارش تصریح شده بود که برخی از این اشخاص در نبردهای خیابانی با نیروهای امنیتی کشته شده‌اند و برخی نیز در اجرای احکام دادگاهها اعدام شده‌اند، ولی بعضی دیگر نیز بودند که بکلی ناشناس بودند و هیچ دلیلی وجود نداشت که اینان بصورت قربانی سیاسی از بین رفته باشند. حتی یکی از آنها نام خانوادگی نداشت و فقط نام کوچک او ذکر شده بود. (۱)

بررسی جداگانه‌ای که اندکی بعد، بسرپرستی یک

استاد دانشگاه آمریکائی بنام یرواند آبراهامیان (که یک دست چپی شدیداً مخالف شاه بود) صورت گرفت، و ظاهراً اسناد مورد مراجعه او توسط مقامات جمهوری اسلامی و نهضت‌های دست چپی ایران در اختیارش گذاشته شده بود، به ارقامی در همین حدود منجر شد. بموجب این بررسی شماره "قربانیان" کلیه نهضت‌های مبارزه مسلحانه علیه نیروهای امنیتی شاه در مدت پانزده سال جمعاً ۳۴۱ نفر بود، که از این عده ۱۷۷ نفر طی زدوخوردهای مسلحانه با قوای دولتی کشته شده بودند و ۱۶۴ نفر اعدام شده یا خودکشی کرده و یا در زندان مرده بودند. چنانکه گفته شد، این ارقام شامل تمام نهضت‌های مخالف رژیم اعم از کمونیست‌های توده‌ای، سازمانهای چریکی مجاهدین خلق و فدائیان خلق و غیره و گروه‌های مذهبی بود. در مورد مهم‌ترین این سازمانها یعنی گروه مجاهدین خلق، ارقام ذکر شده ۳۶ کشته در نبردهای خیابانی، ۱۵ اعدام

۱ - نقل از کتاب *Anatomie d'une Révolution*، نوشته هوشنگ نهاوندی، چاپ پاریس، ۱۹۸۳، ص ۷۱ و ۷۲

شده، ۲۰ نفر که در زندان مرده بودند، یک نفر مفقود
الایر ویک نفر راکه خودکشی کرده بود، یعنی جمعا ۷۳ نفر
را شامل میشود. (۱) این استاد دانشگاه بعدا خودش کتاب
قطوری بنام "ایران در میان دوا انقلاب" تالیف کرده که
در آن همین ارقام مورد تاکید قرار گرفته بود. (۲)

" سازمان مجاهدین خلق خود در ۲۷ اسفند ۱۳۵۷،
یعنی تنها یکماه پس از پیروزی انقلاب، سندی
رسمی در تهران منتشر کرده عنوان آن "مجموعه"
اعلامیه ها و موضع گیریهای سیاسی مجاهدین خلق
ایران، نشریه" سازمان مجاهدین خلق" بود، و در
آن نام و نام خانوادگی یکایک "شهادی" این سازمان
در دوران رژیم شاه و نحوه "شهادت" آنها مشخص
شده بود، و این سند نیز عینا همین مراتب را تأیید
میکرد. (۳)

اخیرا یک صاحب نظر ایرانی، در ارزیابی این
نوع شایعه پراکنیهای انقلاب "اسلامی" نوشت:

" پهلوان تختی، دکتر شریعتی، آقا مصطفی خمینی،
هریک به نحوی جان شیرین را از دست دادند و ما
"اوپوزیسیون" مترقی دست خونین ساواک را در پشت
هریک از آنان دیدیم، تهمت را زدیم و جو را برای
اعدامهای انقلابی دوران انقلاب آماده ساختیم،

۱ - The Guerilla Movement in Iran, 1963-1977 -

در نشریه Middle East Research and
Information Report، چاپ نیویورک،
مارس و آوریل ۱۹۸۰، ص ۱۴ و ۱۵

۲ - Ervand Abrahamian، در کتاب Iran
between two Revolutions، چاپ نیوجرسی،
۱۹۸۲، ص ۵۶۱

۳ - هوشنگ نهاوندی، در کتاب Anatomie d'une
Révolution، چاپ پاریس، ۱۹۸۱، ص ۷۳

ولی وقتی که انقلاب از راه رسید حتی زحمت آنرا
بخود ندادیم که آرشیو اداره ساواک را ورق بزنیم
و فرمان قتل این "شهیدان" را به ملت غیور ایران
نشان بدهیم." (۱)

.....

ماجرای نفرت انگیز "صحنه سازی اسلامی" بهنگام
سفر کورت والدهایم دبیرکل سازمان ملل متحد به ایران
نمونه گویائی از این فریبکاری ها است. والدهایم از
طرف سازمان ملل، در دسامبر ۱۹۷۹ ما موریت یافت که
با تفاق هیئتی برای تماس و مذاکرات حضوری با مسئولان
دولت جمهوری اسلامی بمنظور آزادی گروهانهای آمریکائی
به تهران مسافرت کند.

"ما موریت والدهایم دبیرکل سازمان ملل متحد در
ایران، که روز اول ژانویه ۱۹۸۰ آغاز شد و روز چهارم
ژانویه با بازگشت شتابزده او از ایران پایان
یافت، از همان آغاز محکوم به شکست بود. ایرانیها
در اجرای یک مانور ساختگی که سرنخس در دست صادق
قطب زاده وزیر امور خارجه بود، از او بچنان نحوی
پذیرائی کردند که مسلما خشونت و بی نزاکتی آن
هیچوقت فراموش نخواهد شد.

در این سفر نمونه های از جنایات ادعائی رژیم شاه
به کورت والدهایم ارائه شد، بدین ترتیب که صدها
آدم معلول و ناقص العضو بعنوان قربانیان شکنجه ساواک
از برابرش رژه رفتند، و بطوریکه "کریستوفر وارن"

۱ - ایرج هاشمی زاده، در مقاله "اول در خانه خود را
چاروکنید"، نقل از هفته نامه کیهان، چاپ لندن،
۱۶ خرداد ۱۳۶۴

در روزنامهء تایمز گزارش داد، دیدن این صف طولانی از ناقص العضوهای که چوبدستی ها و اعضاء مصنوعی بدن خود را بسوی او تکان میدادند و دسته جمعی بنفع آیت الله خمینی فریاد میزدند و والدهایم را بوحشت افکنده بود. در یک موقع پدری بچه بیدست خود را در برابر چشم دبیرکل سازمان بلند کرد و توضیح داد که شکنجه گران ساواک موقع شکنجه پدر، بچه را نیز ناقص العضو کرده بودند.

روز سوم ژانویه، والدهایم با هلیکوپتر به گورستان بهشت زهرا رفت تا دسته گلی بعنوان ادای احترام بر آرامگاه یک شهید انقلاب بگذارد. در همه مدتی که او در بهشت زهرا بود دسته های از زنهای چادری دور قبرها شیون میکردند و دسته های دیگری از آنان از قبری به قبر دیگر میرفتند و فریادکنان بر سروروی خود میزدند. مراسم ادای احترام به قبور شهدا، ناگهان با ورود بیمقدمه در حدود پنجاه نفر آدمهای کفن پوشیده برهم خورد، که همه آنها تصاویر بزرگی از خمینی را در دست داشتند و فریاد میزدند: "مرگ بر شاه! مرگ بر کارتر!" در بیرون گورستان مدها نفر دیگر با داد و فریاد اتومبیل والدهایم را در میان گرفتند، بطوریکه وی هراسان برای نجات خود به چندن از پاسداران حزب الهی پناه برد. اندکی بعد قطب زاده بدو اطلاع داد که تهدیدهای علیه جان وی شده است، و رادیو تهران نیز همان روز این موضوع را تایید کرد. بعدا والدهایم طی یک کنفرانس مطبوعاتی در نیویورک گفت: "من هیچوقت نتوانستم بفهمم که ما موران امنیتی ایرانی کسه پیرامون مرا گرفته بودند واقعا مسئول حفاظت از من بودند یا ما موریت حمله به مراد داشتند." درچنین

شرایط روانی بود که کورت والدهایم در جلسه شورای
انقلاب شرکت جست. " (۱)
دردنباله شرح این واقعه ، سالیجر چنین توضیح
داده است :

" حقیقت این است که هیچیک از ایرانیانی که در
تهران با آنها گفتگو شد ، نتوانسته بودند کوچکترین
سندی درباره صحت آنها ماتی که این عده تظاهر
کنندگان درباره شکنجه شدن خود توسط ساواک وارد
کرده بودند ارائه کنند. حتی "بورگه" وکیـل
فرانسوی دولت جمهوری اسلامی که نمایندگی حقوقی
این دولت را در مذاکره با کمیسیون اعزامی سازمان
ملل متحد به ایران داشت ، بعدها به اعضای همیـن
کمیسیون اظهار داشت : " شما را فریب داده اند. مثلاً
آن پسر بچه ای را که دست نداشت و عکسش را در آغوش
کورت والدهایم که از این منظره بشدت متأثر شده
بود دیدید۔ همان عکسی که بمقیاسی وسیع در سراسر
جهان انتشار یافت۔ بیاد دارید؟ همه شما فکر
کردید که واقعا این بچه قربانی ساواک بوده است .
خیر ! این بچه دستش را مدت ها پیش از آن در یک
حادثه اتومبیل از دست داده بود ، و از آن پس
مادرش او را وسیله گدائی و دریافت صدقه از
عابریـن برای امرار معاش خود قرار داده بود. " (۲)

و پیرسالیجر بدین "افشاگری" اضافه میکند که :
"با وجود هماینها ، کمیسیون اعزامی سازمان ملل
موافقت کرد که بخاطر کمک به آزادی گروگانها خودش را

۲۰۱۔ Pierre Salinger در کتاب America Held Hostage. The Secret Negotiations ، چاپ
نیویورک ، ۱۹۸۱ ، ص ۱۱۱ و ۱۱۲

به نفهمی بزند و در ناسزاگوئی به ساواک با "قربانیان تیره روز" همدردی کند.

خود والدهایم ، بعدها همین ماجرا را ، با اندکی تفاوت در کتاب خود بنام "در کاخ شیشه‌ای سیاست جهان" ، در فصلی که به ایران بنام " کابوس در تهران" اختصاص داد تایید کرد، و در آن از نقش عجیب قطب زاده نیز پرده برداشت :

"... در آنجا عده‌ای ناقص‌العضو از جمله کودکان معلول را بمن نشان دادند. مردی پسر پنج ساله‌اش را در برابر چشمان من گرفت و ادعا کرد که ساواک دستهای بچه را قطع کرده است تا از برادر بزرگش اعتراف بگیرد. صحنه رعب‌آور بود، اما همان وقت قطب زاده وزیر خارجه که کنار من بود آهسته به من گفت : ناراحت نباشید، این بچه در یک حادثه معلول شده است نه بدست ساواک . و آنوقت بود که شک و تردید من در مورد حقیقی بودن داستان رنجهای بقیه قربانیان افزایش یافت ." (۱)

.....

افسانه ارسال "ندامتنامه" کارتر به خمینی، نمونه گویای دیگری از اصالت و صداقت "علی‌گونه" این انقلاب فریب‌است ، که شاید در نوع خود در تاریخ قدیم و جدید جهان بی‌سابقه باشد، زیرا که حتی در قلمرو دروغ و وقاحت نیز حدود مرزی وجود دارد، و این مورد از هر حدود مرزی فراتر رفت .

۱ _ Kurt Waldheim ، در کتاب Welt Politik ، چاپ دوسلدورف ، ۱۹۸۵ ، im Glasspalast

روزهفتم فروردین ۱۳۵۹ ، روزنامه های ایران متن نامه ای را انتشار دادند که به ادعای قطب زاده ، "گوبلس" حکومت اسلامی ، رئیس جمهوری آمریکا شخصا برای "عالیجناب" خمینی فرستاده و در آن از بابت غلط‌هایی که آمریکا کرده بود عا جزانه پوزش خواسته بود. نیازی به یادآوری ندارد که "جا روکشان" معروف نیز با خواندن ندامتنامه "شیطان بزرگ" ، یکبار دیگر فریاد "الله اکبر" ، خمینی رهبر " برداشتند .

شرح این ماجرا را از زبان دو مقام بلند پایه کاخ سفید که مستقیما در متن این واقعه قرار داشته‌اند بخوانید :

" در نخستین ساعات با مداد شنبه ۲۹ مارس ، ما مور کشیک بخش به من اطلاع داد که شایع کرده‌اند نامه ای از طرف پرزیدنت کارتر برای خمینی به تهران فرستاده شده که در آن رئیس جمهوری از جنایات آمریکا علیه ملت ایران بالحنی بسیار عا جزا نسه و التماس آمیز پوزش طلبیده است . در این خبر از قول رئیس جمهوری گفته شده بود که " من بخوبی درک میکنم که اشغال سفارت ما در تهران میتواند یک عمل منطقی تلقی شود . " متصدی مزبور تلفن های بیشماری از جانب اشخاص مختلف دریافت داشته بود که میخواستند از صحت این گزارش مطمئن شوند و در ضمن اطلاعات بیشتری در این باره دریافت دارند . با وگفتم میتواند با قاطعیت اعلام دارد که چنین نامه ای توسط هیچ مقام رسمی آمریکائی فرستاده نشده است ، ولی دستور دادم که بیشتر از این چیزی نگوید ، زیرا میترسیدم برای خودم ایجاد دردسر کند . " . پس از تماس با کاخ سفید به رسانه های

گروهی اعلام داشت که موضوع ارسال نامه‌ی پیام یا هرچیز دیگری از این قبیل بکلی جعلی و ساختگی است و صرفاً از طرف دولت ایران ساخته و پرداخته شده است، در تایید این نظریه آوری کردم که در دسامبر گذشته نیز رادیو تهران و روزنامه‌های ایران متن یک پیام ساختگی از جانب سنا تورا دواردکندی به خمینی را نقل کرده بودند که بموجب آن کندها اظهار داشته بود حاضر است تا آخرین قطره خون خویش را در راه خدمت به انقلاب اسلامی ایران نثار کند، و افزودم که همچنانکه آن پیام سراپا جعلی بود، این یکی نیز کاملاً مجعول است. (۱)

"جودی پاول امروز صبح زود (۲۹ مارس ۱۹۸۰) با لحنی نگران بمن تلفن کرد و پرسید: خبرهای ایران را شنیده‌ای؟ گفتم: نه، مگر خبر تازه‌ای است؟ گفت: در تهران اعلام شده که ارباب (پرزیدنت کارتر) نامه‌ای برای آیت‌الله خمینی فرستاده و در آن ضمن قبول خطاهای گذشته آمریکا در ایران، از دولت ایران عذرخواهی کرده است. گفتم: حتماً اینطور نیست. اگر رئیس‌جمهوری قصد فرستادن چنین نامه‌ای را داشت من زودتر از هر کس دیگر از آن باخبر می‌شدم.

پیش از اینکه بدفترکار خودم بروم، به دفترکار جودی پاول رفتم، و او را در محاصره جمعیتی از خبرنگاران یافتم. بمن گفت که با رئیس‌جمهوری در این باره صحبت کرده، ولی وی مطلقاً ارسال چنین نامه‌ای را تکذیب نموده است، و با این وصف

۱ - Jody Powell ، در کتاب The Other Side of the Story ، چاپ نیویورک ، ۱۹۸۴ ، ص ۲۱۲

خبرنگاران حرفا ورا باورنمیکنند. ناچار من و جودی با توافق یکدیگر بدفتر پرزیدنت رفتیم. کارتر از اینکه خبرنگاران گزارشهای جعلی تهران را باور میکنند، ولی مایل نیستند تکذیب رئیس جمهوری کشور خودشان را بپذیرند سخت خشمگین شد و گفت: "پس آنها مرا آدمی دروغگو میدانند؟". و موضوع جالبتر این بود که درهما نوقت ویلالون وکیل حقوقی دولت ایران از تهران تلفن کرده و گفته بود: کاری است شده است، ولی بهتر است بخاطر حل مساله گروهانها سر و ته موضوع را در زبگیری و از تکذیب آن خودداری کنید." (۱)

.....

"هنگام گروهانگیری، دولت ایران شروط آزادی گروهانها را چنین اعلام کرد که آمریکا شاه را که در یک بیمارستان نیویورک بستری بود به ایران مسترد دارد، و دارائی شخصی او را نیز که بنا به ادعای رسمی دولت ایران به ۲۲ میلیارد دلار بالغ میشد پس بدهد.

این رقم چگونه بدست آمده بود؟ در نوامبر ۱۹۸۲ (آبان ۱۳۶۱) بهزاد نبوی وزیر مشاور ایران، هنگام مذاکره با خبرنگاران خارجی در مورد چگونگی خلاصی گروهانها، چنین اظهار داشت: "... در آن

۱ - Hamilton Jordan در کتاب Crisis: The last Year of the Carter Presidency

چاپ نیویورک، ۱۹۸۲، ص ۲۴۰ و ۲۴۱

موقع یکنفر بما گفت در یک روزنا مه خوانده است که شاه ثروتی در حدود ۲۲ میلیارد دلار در خارج از کشور دارد. وقتیکه اینرا شنیدیم، گفتیم چه عیب دارد که ما هم رسماً همین مبلغ را بعنوان دارائی شاه مطالبه کنیم، زیرا بهر حال این ادعا خرجی برای ما ندارد. البته در این باره، سند و مدرکی در دست نداشتیم، و هیچوقت هم نتوانستیم سندی واقعی درباره دارائی شاه در خارج از ایران تهیه کنیم." (۱). و بعداً همین بهزاد نبوی، در توجیه این عمل اظهار داشت: " این کار ما یک هدف سیاسی داشت، و آن جلوگیری از نزدیکی آمریکا با شاه بود. مطالبی از قبیل استرداد شاه به حکومت ایران یا اخراج خود او از آمریکا، بهانه‌ای بیش نبود. در عین حال این کار به تحقق یک هدف اساسی دیگر ما یعنی سرنگون کردن دولت موقت بازرگان کمک میکرد." (۲)

" چیزی که شاه را بیش از همه ناراحت میکرد، برآوردهائی بود که از ثروت او میشد. شنیده بود که رقم این ثروت را ۲۵ میلیارد دلار تخمین زدده‌اند، و در این باره بالحنی شکوه آمیز در مصاحبه تلویزیونی خود با باربارا والترز گفته بود: آیا اینها میتوانند بفهمند یک میلیارد یعنی چقدر؟" (۳)

-
- ۱ - نقل از Iran, Anatomie d'une révolution نوشته هوشنگ نهاوندی، چاپ پاریس، ۱۹۸۳، ص ۱۴۷
 - ۲ - بهزاد نبوی، در مصاحبه با ماهنامه "صف"، ارگان نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران، آبان ۱۳۶۱
 - ۳ - Pierre Salinger، در کتاب America Held Hostage. The Secret Negotiations چاپ نیویورک، ۱۹۸۱، ص ۶۷

.....

درفریبکاری های "انقلاب اسلامی" طبعاً استفاده از تاکتیک شایعه پراکنی های مربوط به امور مالی نمیتوانست به همین حد محدود بماند، و میبایست از این تاکتیک - که اتفاقاً در همه طرحهای جنگ روانی تاکتیکی شناخته شده و بسیار کارساز بشمار میآید، و بخصوص از نظر روحیه ایرانی اثری معجزآسا دارد - حداکثر استفاده بعمل آید، و طبعاً همینطور هم شد.

کارسازی ویژه این تاکتیک در امکان بهره گیری فوری و سودجویی از واکنشهای شدید و آنی آن نهفته است. مهم نیست که بعداً در بررسیهای قضائی و بر مبنای اسناد و مدارک خلاف آن ثابت شود، زیرا که تا آن موقع، هم نتیجه مورد نظر از این تاکتیک حاصل شده و هم موضوع به فراموشی سپرده شده است.

این واقعیت را حتی خود مراجع مسئول "جمهوری اسلامی" نیز در بحبوحه پیروزی انقلاب خود بصورتی روشن و بی ابهام تصدیق کردند:

"تایید یا عدم تایید لیست صادرکنندگان ارز در آن جو انقلابی برای مردم مسئله ای نبود. موضوع اساسی مشخص گردیدن جبهه حق از باطل بود، و در آن روزها صدور چنین اعلامیه هایی کاملاً به بسیج مردم کمک میکرد. اگر کسانی در میان این لیست بودند که حقاً بیگناه میباشند، این به گردن افرادی است که آنرا منتشر کرده اند." (۱)

و این منطق، منطق شرافتمندان، حق طلبانه و اسلامی آنهایی بود که مدعی قیام شکوهمند اسلامی در راه استقرار

۱ - از کتاب "گام به گام یا انقلاب" نشریه "صدا و سیما" جمهوری اسلامی ایران، چاپ تهران، ۱۳۶۰، ص ۹۵

حق و عدالت و موازین اسلامی بودند .

در این مورد بخصوص ، من خود را ناگزیر به ذکر توضیحات دقیقتری می بینم که برخلاف کلیه فصول دیگر این کتاب الزاما جنبه شخصی دارد ، هرچند که در عین حال میتواند با زتاب نظرات کسان دیگری باشد که خود در این باره فرصت یا امکان ادای توضیحی نداشته اند ، و من پیشاپیش از اینکه موردی مربوط به خودم را در این صفحات مطرح میکنم از خواننده عزیزم پوزش میطلبم .

روز نهم آذر ۱۳۵۷ ، در گرما گرم بالا گرفتن تـسب انقلاب ، اطلاعیه بیسابقه ای از طرف "جامعه کارکنان بانک مرکزی ایران" در تهران انتشار یافت که در آن ادعا شده بود ۱۷۸ نفر از کسانیکه در رژیم وقت شاغل مقامات اداری یا اقتصادی مهمی هستند ، در دو ماهه شهریور و مهر ۱۳۵۷ مبالغ معینی (که در مورد هر کدام جداگانه مشخص شده بود و جمع کل آنها به ۱۸،۵۷۸ میلیون دلار بالغ میشد) از طریق بانکهای کشور به خارج صادر کرده اند ، و اضافه شده بود که این فهرست شامل مبالغ دیگری که با استفاده از مقررات صدور ارز بازرگانی بخارج فرستاده شده نیست .

همانوقت کسانی متذکر شدند که این رقم ۱۸ میلیارد دلار از تمام ذخیره ارزی ایران بیشتر است ، و بنا بر این صدور چنین مبلغی اصولا امکان پذیر نبوده است . بدینجهت "جامعه کارکنان بانک مرکزی" (که بعدا خود بانک مرکزی اعلام کرد که چنین جامعه ای وجود خارجی ندارد) در ادعای خود تخفیف داد و با تجدیدنظر بیسروصدائی دلار را با تومان عوض کرد ، یعنی رقم مورد ادعا را به کمتر از یک هفتم پائین آورد . البته در این اطلاعیه هیچگونه سند و مدرکی ارائه نشده بود ، هرچند که در جو متشنج و آماده

آنروز ارائه هیچ مدرکی درمورد اتهام به‌رژیم ضرورت نداشت. و این قبلاً در مورد حریق سینما رکس به‌ثبوت رسیده‌بود. بعدها روشن شد که این لیست نه‌توسط جامعه موهوم کارکنان بانک مرکزی، بلکه توسط عده‌ای از کارمندان ساواک وقت که با آخوندها دست‌همکاری داده بودند ساخته‌شده‌است، و هدف آشکار از انتشار آن نیز نشر اطلاعاتی واقعی نیست، بلکه صرفاً اجرای یک تاکتیک آشوب و تحریک است.

یکی از کسانی که نامشان در این فهرست آمده بود خود من بودم که در آن هنگام برای شرکت در یک کنفرانس فرهنگی بین‌المللی در خارج از کشور برسر می‌بردم. پس از دریافت تلفنی این خبر از تهران، و حتی پیش از آنکه خود فهرست را دیده‌باشم، نامه‌ای سرگشاده خطاب به تهیه‌کنندگان این فهرست، با عنوان "استراتژی دروغ" نوشتم، و توسط یکی از نزدیکانم که عازم کشور بود به تهران فرستادم، و این نامه، علیرغم همه احتیاطها و دست‌به‌عما راه رفتن‌ها و مملحت‌اندیشیهای دوستانی در تهران، بصورت مقاله‌ای در صفحه اول تنها روزنامه یومیه آنروز تهران، یعنی روزنامه مه‌ایران (شماره ۴۶۴۸، پانزدهم آذر ۱۳۵۷) بچاپ رسید، که نسخه‌ای از آن شماره هم‌اکنون نزد من است. در این "نامه سرگشاده" متذکر شده‌بودم که چون رسیدگی به‌چنین اتهامی در صلاحیت مراجع قضائی کشور است، من در این مورد عرض‌حالی نمی‌کنم که نتیجه آنرا نیز برای آگاهی عمومی اعلام کنند، و البته پس از اعلام این نتیجه، تهیه‌کنندگان فهرست را بعنوان مفتی مورد تعقیب قانونی قرار خواهند داد. در این مقاله نوشته‌بودم: "موضوع این نیست که هدف

نهایی تهیه‌کنندگان این اطلاعیه هدفی صحیح یا غلط و مفید یا مضر بوده است، موضوع این است که راهی که اینان برای نیل به هدف خود برگزیده‌اند راهی است که نه با شرافت و وجدان، و نه با قانون و انصاف جور درمی‌آید، و چنین راهی طبعاً نمیتواند طریق وصول به هدفی مشروع و شرافتمندانه قرار گیرد. مسلم است که برای تنظیم کنندگان این فهرست عریض و طویل، نیت اصلی فقط تحریک افکار عمومی و تقویت محیط سوء ظن و برانگیختن خشم و عصیان مردم بوده است و نه مبارزه با فساد، و منظور من از این اعتراض نیز دفاع از فساد نیست، بلکه تخطئه شیوه ناجوانمردانه‌ای است که در این مورد در پیش گرفته شده است."

در همان تاریخ پانزدهم آذر ۱۳۵۷، طی شکواییه‌ای خطاب به دادستان تهران، از وی خواستم که ایستادگی شکایت مرا هر چه زودتر مورد رسیدگی قرار دهد، و این نامه و عرض حال، در قسمت امور کنسولی سفارت ایران در رم، تحت شماره ۱۳۲۴ توسط سرپرست امور کنسولی سفارت تصدیق و امضاء و به تهران فرستاده شد.

پس از انتصاب دولت موقت مهدی بازرگان، نامه‌ای در روز نهم اسفند ۱۳۵۷ برای نخست وزیر، و رونوشت آنرا نیز برای دفتر آقای خمینی به تهران فرستادم، که فتوایی هر دو نامه اکنون در نزد من موجود است. در این نامه‌ها متذکر شده بودم که برای این دو مقام نه تنها بر اساس مسئولیتها و وظایف قانونی خود، بلکه بر مبنای وظایف انکارناپذیر شرعی و مذهبی خویش نیز، که هر دو خود را قویا متعهد بدان میدانند، رسیدگی بدین تقاضای من ضرورت فوری دارد، زیرا که اگر من مقصر باشم و آنها در ثبوت جرم و مجازات آن کوتاهی کنند، بعنوان کمک به

حیف و میل بیت المال مسلمین شرعا مسئول خواهند بود،
واگرهم حق با من باشد، و آنها برای رفع این اتهام
اقدامی نکنند، در آن صورت مشغول ذمه خود من خواهند
بود.

آقای بازرگان در زیر این نامه دستور اقدام مقتضی
بوزارت دادگستری داد، که طبق معمول کسی برای آن تره
هم خورد نکرد، و "حضرت آیت الله العظمی" نیز، اکتفا
بدان کرد که کماکان خطابه‌های متعدد درباره دستورات
حضرت علی به مالک اشتر در مورد اجرای عدالت ایراد کند،
اما در عمل این موضوع را، مثل بسیار موضوعات دیگری
که برای او و دستگاهش صرف نمی‌کرد، بروی مبارک خودش
نیاورد. و اندکی بعد، به وکیل من که برای دریافت
پاسخی به وزارت دادگستری مراجعه کرده بود، توصیه کرده
بودند که اگر نمی‌خواهد بعنوان ارتباط با طاغوتیان
خودش را بدر دسر بیندازد، دیگر از این فضولیه‌ها نکند.

ولی در تاریخ هشتم مرداد ۱۳۵۸، مولوی، رئیس
کل بانک مرکزی، خودش در مصاحبه‌ای مطبوعاتی (که
فردای آنروز عینادر روزنامه آیندگان منتشر شد و نسخه‌ای
از آن شماره نیز نزد من است)، اظهار داشت: "لیست
خارج کنندگان ارز که در زمان انقلاب انتشار یافت
جعلی بود، و هنوز برای من حل نشده است که این فهرست
قلابی را چه کسی یا کسانی منتشر کردند. بهر حال بانک
مرکزی مشغول تهیه صورت صحیح صادر کنندگان ارز است،
و این کار را ما از روزی که باینجا آمده ایم شروع کرده ایم،
و صورت تمام افرادی که در این پنج شش ماه ارز از مملکت
خارج کرده‌اند بر مبنای حروف الفبا تهیه شده است و
بزودی آنرا اعلام خواهیم کرد."

روز سیزدهم آبان ۱۳۵۸، بالاخره همین مولوی
رئیس بانک مرکزی، در گفتگو با روزنامه بامداد (که

نسخه‌ای از آن نیز نزد من موجود است (اطلاع داد که "لیست قطعی خارج کنندگان ارز را در قبل از روزهای انقلاب، در ۳۳ جلد تهیه کرده‌ایم که یک نسخه آنرا به نخست‌وزیری و یک نسخه دیگر را به وزارت دادگستری فرستادیم، و افرادی که بخواهند گواهی بگیرند باید باین دو مقام مراجعه کنند".

و در این لیست، که با تقدم و تاخر الفبائی اسامی و بصورتی بسیار مشروح با ذکر کلیه ارقام تهیه شده است، مطلقاً نامی از من وجود ندارد.

از آقای علی اصغر حاج سیدجوادی، مدافع سرسخت حقوق بشر، و مبارز راه قانون و عدالت، که قطعاً خبردارند که بموجب اعلامیه جهانی حقوق بشر "جان و مال و حیثیت هر فرد انسانی محترم و مصون از تعرض است مگر آنکه جرم و کیفر او در محاکم قانونی ثابت شده باشد"، و با اینهمه، علی‌رغم حملات آتشین خود به قضا و تهنای فرمایشی رژیم سابق، در همان فردای روز انتشار اطلاعیه "جامعه کارکنان بانک مرکزی"، و قبل از هر رسیدگی قانونی، با قاطعیت کامل نوشتند که: "... به اسامی صورت‌گذاشتی نگاه کنید و ببینید که... ها،... ها، شجاع‌الدین شفاها... (۱) اینهمه پول را در چه نوع رابطه‌ای با دربار و بخاطر چه خدماتی بدربار بدست آورده‌اند؟" (۲)، خیلی ممنون خواهم شد که بوسیله هر یک از دوستان و نزدیکانی که قطعاً در تهران دارند، به یکی از این دو فهرست مراجعه کنند تا شاید خود آقای حاج

۱ - از نقل اسامی دیگران خودداری شده است.

۲ - علی اصغر حاج سیدجوادی، در مقاله "نظام گلوله‌ارتشید از هاری و نسخه‌دیزی دکترامینی"، نقل از "دفتر سیاسی جنبش"، شماره ۱۶، دهم آذر ۱۳۵۷

سیدجوادی و همفکرانشان، بالاخره دریا بند که در آن سودای فریبی که آنان دو سال تمام در ذکر فضا ثلث مقاله نوشتند و در پیای منبرش سینه زدند، و خودشان نام کاگردان کل این سودا را بلافاصله در دنبال نام محمد بن عبداللّه و علی بن ابیطالب و حسین بن علی قرار دادند (۱)، در همان گرمای گرما یثا رگری انقلابی و صداقت اسلامی، چه میگذشته است؟

و با زهم ممنون خواهیم شد اگر برای من روشن کنند که متهم کردن قاطعانه کسی مانند سپهبد رهای، سربازی که مردانه در راه دفاع از شرافت حرفه‌ای خود کشته شد، به اینکه ۴۸ میلیون تومان از کشور خارج کرده است - تنها بدلیل اینکه در فهرست کذائی چنین گفته شده - در حالیکه اکنون همسرو فرزندانش در خارج از مملکت زندگی روزانه خود را در کمال دشواری میگذرانند، اگر مفهوم دوری گرفتن از تمام موازین وجدانی و اخلاقی و حقوقی را نداشته باشد چه مفهومی میتواند داشته باشد؟ (۲)

در کنار کسانی که اندوخته‌های نامشروع بسیاری را بخارج از کشور فرستاده‌اند - هر چند که البته هیچکدام از ارقام آنها نمیتواند ارقام نجومی فهرست کذائی باشد - بسیار کسانی نیز هستند که نامشان با ارقام ده‌ها میلیونی در همین فهرست آمده، ولی در عمل به نام شیشان محتاجند و زندگانیشان با کمال سختی میگذرد. و من خود عده‌ای از آنان را، در فرانسه و دیگر کشورهای اروپائی و در آمریکا و کانادا میشناسم.

و مسلماً نظیر این مورد را در باره خیلی دیگر از کسانی که نامشان در این فهرست "شرافتمندان" آمده است میتوان تذکر داد، که شاید روزی رسیدگی و داوری بی‌غرضانه تری حقیقت را در باره آنان روشن کند.

۲۰۱- علی اصغر حاج سیدجوادی، در روزنامه جنبش،

۹ آذر ۱۳۵۷

.....

اگر میان همه فریبکاریهای کارگردانان انقلاب اسلامی و جمهوری ولایت فقیه، آتش زدن سینما رکس و زنده سوزاندن چند صد نفر جنایتکارانه ترین همه است، وقیحانه تر و بیشمارانه تر از همه آن فریبی است که در طول ماههای متمادی، دربارهٔ حضور ادعائی صاحب الزمان در جبهه های جنگ "اسلام و کفر" و نقش مستقیم او در اداره عملیات - یعنی برای فرستادن قربانیان بیشتری به کشتارگاه - صورت گرفت، زیرا در این مورد دیگر این فریبکاری فقط فرآورده های کارخانه دام پروری آخوندرا شامل نمیشد، بلکه مقدسات مذهبی و معتقدات خالصانه همهٔ یک ملت را ملعبه خود قرار میداد. دشوار میتوان در تاریخ فریبکاریهای مذهبی جهان، با آنکه سراسر این تاریخ با دروغ و ریا آمیخته است، موردی از این زشت تر و شرم آورتر یافت.

روزها، هفته ها و ماهها، ظاهراً "حضرت صاحب الزمان" به خواش نایب برحق خود همهٔ کارهای دیگرش را کنار گذاشت تا مرتباً بصورت سیدی نورانی یا غیر نورانی، سوار بر اسب سفید یا تانک چیفتن ویا پیاده، مجهز به کالاشنیکف یا نارنجک یا شمشیر ویا "واحدیموت"، بالباس نظامی یا پاسدار ویا روضه خوان، در جبهه های جنگ اسلام و کفر حضور یابد، دستش را جلوه گلوله های توپ دشمن بگیرد، تانکهای صدام را با انگشت دونیم کند، جلو طلوع ماه را تا آغاز حملهٔ شبانه "کفرستیگان" اسلام بگیرد و گاهی هم با آنان نان و آبگوشت بخورد. ولی با گذشت چند ماه، پس از آنکه عده زیادی از این صاحب الزمانها یا به اسارت نیروهای کفر در آمدند و یا بخاطر کمی حقوق استعفا کردند و یا بر اثر "عیالواری" بخانه

وزندگی خود بازگشتند، ورود آنها به صحنه منظم‌اکا هـش یافت ، تاجائیکه در بمبارانهای شهرهای بیدفاع ایران یادربا تلاقهای هورالهویزه ، دیگر صاحب الزمان نه برای جلوگیری از فروریختن بمب بر سر "امت شهیدپرور" اقدامی کرد، نه در کشتارهای جمعی مردابها مزاحم صدام شده، هر چندکه قبلا بزرگان جمهوری ولایت فقیه اورا فرماننده دائمی این "جنگ صدراسلامی" اعلام کرده بودند :

" امام زمان روحی فداه شخصا فرمانده شما هستند. شمارا شخصا مراقبت میکنند. نامه اعمال شما را هم روز بروز مرتبا برای ایشان میفرستند." (۱)
"امدادهای غیبی زیادی در جریان این عملیات دیده شد. این فتح المبین وهمه پیروزیها از برکات حضور حضرت بقیة الله روحی لمقدمة الفداء درجیهه بوده است." (۲)

"صدامیان مدرن ترین موشکهای خود را بطرف خاارک شلیک میکنند. اما دستی این موشکها را یادربا در آب یا در بیابان وزمین پائین میآورد وتازه وقتی هم که موشک به مخزن بنزین میخورد از سمت دیگر آن خارج میشود بی آنکه در مخزن انفجاری بوجود بیاید، واینجاست که حضور صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه لمس میشود." (۳)

" بر روی یکی از تپه‌های آزاد شده که رسیدیم، از کنار تپه چند تانک ظاهر شدند. "آرپی جی" یکی از

-
- ۱ - خمینی، در دیدار با سپاه پاسداران انقلاب ، ۴ اسفند ۱۳۶۰
 - ۲ - هاشمی رفسنجانی ، رئیس مجلس شورای اسلامی، در شورای عالی دفاع ، ۱۴ فروردین ۱۳۶۱
 - ۳ - "حجت الاسلام" ناطق نوری ، وزیر کشور جمهوری اسلامی، در خطبه نماز جمعه ، ۱۴ آبان ۱۳۶۱

برادرها را گرفتم تا تا نکهارا بزنم. پشت سرهم به
ما شه‌فشار آوردم، اما هرچه کردم شلیک نشد. وقتیکه
تا نکهارا نزدیکتر آمدند دیدم که تا نکهای خودی است.
آنوقت فهمیدم که فرمانده عملیات، جناب امام
زمان، دست مبارکش را جلو آرپی جی گرفته‌است.
در همین وقت بود که شنیدم یکی از برادرهای
اصفهانی فریاد میزد: "اخوی، برو جلو، مگر نمی
بینی امام زمان معطل هستند؟" (۱)

در بهار سال ۱۳۶۴ نشریه ویژه‌ای توسط "سازمان
انتشارات دولتی سروش" در تهران منتشر شد که بر اساس
گزارشهای روزنامه "جمهوری اسلامی" تدوین شده بود.
این گزارشها مجموعه سلسله مصاحبه‌هایی بود که با دعای
خودشان "مرتضی سرهنکی" خبرنگار این روزنامه با
اسیران عراقی که در اردوگاههای جمهوری اسلامی بسر
می‌برند انجام داده بود، و در آنها، افسران و سربازان
اسیر عراقی اطلاعات دست‌اولی درباره نحوه اسارت
خود داده بودند:

"شب حمله تا نکهای ما بسوی مواضع شما بحرکت
درآمدند. آن شب ماه کمی دیر ظاهر میشد، ولی
وقتی طلوع کرد در نهایت حیرت و ترس دیدم ماه از
مغرب بالا می‌آید! همه تا نکهای ما در عرض چند
دقیقه ناپدید و گم شد و هرچه سعی کردم بوسیله
بیسیم با آنها تماس بگیرم هیچکس جواب نداد.
و وحشت ما وقتی مضا عفا شد که دیدیم خورشید هم از
مغرب طلوع کرد! در همین حال دیدیم سربازانی
از روبرو می‌آمدند. اینها سرباز نبودند، هیولا
بودند. گول بودند. گولهایی که کلاههای بزرگ

۱ - روزنامه کیهان، چاپ تهران، "رپرتاژ از عملیات
محرم"، ۲۹ آبان ۱۳۶۱